

عقل را هر رسول باطنی نامیده‌اند و پیامبران الهی را هر رسولان ظاهری می‌کنند و هر دو از ذرّون انسان را به مساحت حقیقت راهبری می‌کنند و دیگری از بیرون اما چگونگی رابطه این دو با یکدیگر همواره در طول تاریخ ذهن آدمی را به خود مشغول کرده است آیا عقل و وحی دو رتبه رتبت برای ره‌یافتن به حقیقتی واحد یا آن که هر یک قلمرویی مخصوص به خود دارند؟ کسانی که احتمال اول را بر می‌گزینند، بر این باورند که چون عقل و وحی دو شیوه برای دستیابی به حقیقتی واحد است پس عقل مویذ وحی است و وحی معارض عقل نه عقل پذیرش آموزهای دینی را در تعارض با اصول خود می‌پزد و نه وحی عقل را تخطئه می‌کند و راهیابی آن را به حرم شرع بر نمی‌نماید.

اما کسانی که از احتمال دوم جانبداری می‌کنند بر این اعتقادند که هر یک از دو طریق عقل و وحی را قلمرویی است جداگانه و ورود هر یک به قلمرو دیگری دخالت در کاری است که یک سره بی‌ارتباط با اوست و نتیجه‌ای جز گزافه‌گویی و مغالطه‌کاری در پی نخواهد داشت این گروه کسانی هستند که از نامسزگاری عقل و وحی سخن می‌گویند و ریشه این نامسزگاری را در بلند پروازی‌های عقل جستجو می‌کنند عقل وقتی از حدود توانایی‌هایش فراتر می‌رود و سوای دست‌هایی به معارفی را در سر می‌پروراند که هرگز توان رسیدن به آن را ندارد عملاً با تلاش‌های تاثر جانش را از توپش را پدید می‌آورد که خود نخستین گمشده در راهی بی‌پایان است به زعم این گروه، صفحات تاریخ مملو از نمونه‌هایی است که برناکار آمدی عقل در کوشش‌های بی‌نتیجه‌اش برای کسب معارف دینی دلالت دارد و نزاع بی‌پایان

موافقین و مخالفین برورود عقل به مساحت دین، گواهی بر این مدعیست.

جدل ثوقه‌ناپذیر سازگاری یا نامسزگاری عقل و وحی در هر عصر و زمانی به فراخور اقتضای آن دوره و متکلمین یا درجه فهم و نوع معارف و مسائل مبتلابه انسان‌ها در آن عصر چهره خاصی به خود گرفته است. این بحث در دورهای تحت عنوان رابطه فلسفه و دین مطرح شد و در دورهای دیگر در قالب مباحثی چون جدایی دین از سیاست و سکولاریسم و گاه نیز در چارچوب مباحثی مانند تمییز حدود عقل با رابطه عقل و ایمان خود را جلوه‌گر ساخت. شاید بتوان گفت نخستین چهره تملیض عقل و وحی در جهان اسلام در حوزه کلام و در قالب نزاع میان اشاعره و معتزله خود را نمایان کرد. معتزله چنان‌که در حقیقت عقل را بر دلشستند که شرع و اراده الهی را در چارچوب عقل محصور می‌کردند و به تقدم عقل بر شرع و اراده الهی اعتقاد داشتند اما در مقابل اشاعره بر تقدم اراده الهی بر عقل صحه گذاشتند. با ورود اندیشه‌های یونانی به جهان اسلام و قوت گرفتن تاملات فلسفی، رابطه عقل و وحی به بحث پیرامون رابطه فلسفه و دین تبدیل شد. محمدبن زکریای رازی (۳۱۳-۲۵۱) چنان شیفته عقل شد که دیگر جای برای دین باقی نگذاشت و عقل را مستغنی از وحی دانست و به رغم اعتقاد به وجود خدایا تکیه بر برهمن عقلی، وحی و نبوت را یکسره مرود شمرد. در مقابل ابونصر فارابی (۳۳۹-۲۵۸) ضمن اعتقاد راسخ به حجیت عقل، تلاش کرد تا با ارائه تبیینی فلسفی، مسزگاری عقل و وحی را به نمایش گذارد. نظریه نبوت فارابی کوششی فلسفی است برای نشان دادن توافق عقل و وحی (۱). نگاه تیزبین این بینا (۴۲۸-۳۷۰) همان

تلقی را نشانه رفت که پیش از او توسط فارابی شناسایی شده بود. شیخ الرئیس کوشش بسیار کرده تا با ریختن‌های عقلی، نظامی فکری را در جهان اسلام پایه‌گذاری کند که در آن عقل و وحی هر یک سهم خود را داشته باشد. عدل از این رو، ضمن پذیرش نظریه نبوت فارابی، به تقویت آن همت گمارد (۲) اما تلاش‌های او برای ایجاد نظامی فکری که هم با آموزهای دینی و وحی سازگار باشد و هم با محصول عقل و دستاوردهای حکمای یونانی، نه به فائده متکلمینی چون امام محمدغزالی (۵۰۵-۴۵۰) و امام فخر رازی (۶۰۶-۵۴۲) خوش آمد و نه به فائده ابن رشد (۱۱۵۰-۱۱۹۵) و فیلسوف بزرگ اسلامی غزالی و با تکیه بر دفاع از دین کند. بدترین مخالفت‌های خود را با این سبب اظهار کرد و این رشد نیز با هدف دفاع از فلسفه ابن سینا را اماج انتقادات خود قرار داد. امام محمدغزالی، و به پیروی از او امام فخر رازی تاملات فلسفی ابن سینا را معیار با آموزهای دینی پنداشتند و پیامدهای آن را جز کفر و الحاد نماند (۳).

غزالی با نوشتن کتاب «تهافت الفلاس» و رد آراء فلسفی ابن سینا، نامسزگاری فلسفه با آموزهای دینی را به نمایش گذاشت و به این بسنده نکرد و با استناد به دیدگاه‌های فلسفی ابن سینا در مسائل چون حدوث و قدم عالم، علم خداوند و معاد جسمانی، حکم به کفر ابن سینا داد. اما این شد تیز زبانی کلاماً متفاوت به مخالفت با اندیشه‌های ابن سینا برخاسته و بی این بار نه به قصد دفاع از دین بلکه با داعیه دفاع از فلسفه ابن رشد معتقد است فارابی و ابن سینا برای آن که خود را به متکلمان نزدیک کنند، فلسفه را که در نظر ابن رشد مثل اعلامی فلسفه (سطوی) است، فرسیر اصلی خود خارج کرده و به تحریف کشیدند (۴). از این رو است که ابن رشد با نوشتن کتاب «تهافت الفلاس» گرچه بر آن است تا با پاسخ‌گویی به شبهات و اشکالات غزالی در کتاب «تهافت الفلاس» از مساحت فلسفه و مسزگاری عقل و وحی دفاع کند اما در مواضع متعددی از این کتاب ابن سینا را مبرر انتقاد قرار می‌دهد و او را یک متکلم چندی می‌خواند.

انتقادات غزالی و فخر رازی به ابن سینا از یک سو و مخالفت‌های ابن رشد با ابن سینا از سوی دیگر، هر فخر از درستی یا نادرستی این اعتراضات نشان‌گر این واقعیت تاریخی است که جدل دین و فلسفه در دوران لوچ شکوفایی تفکر اسلامی در قرن‌های ۴ و ۵ و ۶ یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در آن دوران بوده است. بدیهی است پر تلختن به هر یک از موارد فوق‌الذکر خود مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد اما در این نوشته برآنیم تا دیدگاه خاصی این رشد در مسئله رابطه عقل و وحی را بررسی نماییم.

تشکیکی بودن فهم

ابن رشد را باید از متفکرینی به حساب آورد که اعتقادی را بیخ به هماهنگی فلسفه و دین نداشتند و بر این باور است که حکمت و شریعت را منشایی است واحد از این رو، یکی از عمده‌ترین تلاش‌هایش آن است که نسبت میان عقل و وحی را تبیین کند. در نظر ابن رشد قرآن که عین حقیقت است همه انسان‌ها را از هر قشر و گروه مخاطب قرار داده است. لو انسان‌ها را به لحاظ درجه فهم به سه گروه تقسیم می‌کند: گروه نخست اهل برهاند که تنها با تکیه بر استدلال عقلی و مقدمات یقینی قانع می‌شوند دسته دوم اهل جدل هستند که به جای تکیه بر مقدمات یقینی بر مقدمات ظنی نظیر مقبولات و مشهورات تکیه می‌کنند اما گروه سوم که بیشتر مخاطبان وحی را به خود اختصاص دادند اهل خطابه و موعظه‌اند. پذیرندگی افراد این گروه به حدی است که به صرف تهییج تخیلات و احساساتشان قانع می‌شوند. قیاس برهانی به معرفت یقینی می‌انجامد و قیاس جدلی به معرفت ظنی و احتمالی اما قیاس خطابی نتیجه‌ای به مراتب ضعیفتر از این دورا در پی دارد و مناسب حال کسانی است که فهم عقلی‌شان ضعیف و عواطفشان قوی است. قیاس خطابی اگر چه یقین‌آور یا ظن‌آور نیست ولی برای مخاطب خود اطمینان‌آور است و موجب اقتناع او می‌شود. ابن رشد فلاسفه را اهل برهان، متکلمین را اهل جدل و علمه مردم را اهل خطابه می‌داند (۵) و معتقد است یکی از وجوه انجیز قرآن این است که همزمان هم علمه مردم و متکلمین را مخاطب قرار داده است و هم فلاسفه را.

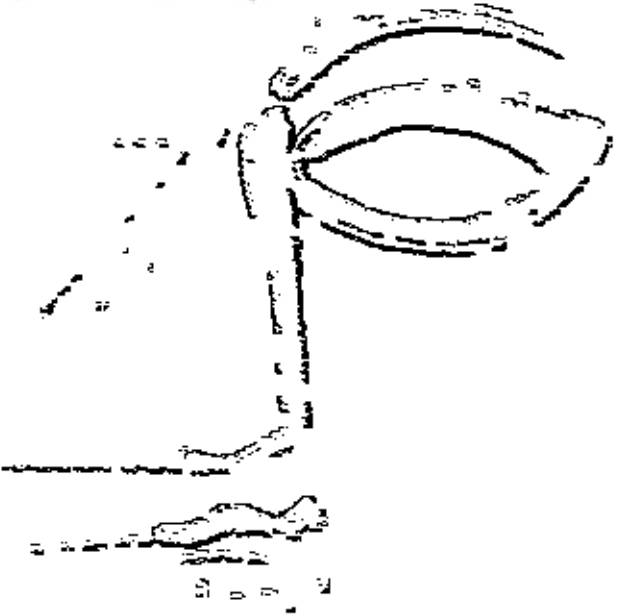
تاویل از دیدگاه ابن رشد

در این جاسوالی مهم مطرح می‌شود: قرآن چگونه می‌تواند با زبان و بیانی واحد طیفی چنین گسترده از فهم‌ها را مخاطب قرار دهد؟ آیات قرآن چگونه می‌توانند در آن واحد هم فیلسوفان را که از عالی‌ترین درجه فهم برخوردارند قانع کند و هم متکلمین و علمه مردم را که از درجه فهم پایین‌تری سود می‌برند؟ این روش برای پاسخ به این مسوالت نظریه لایه لایه بودن حقیقت را مطرح می‌کند. آیات قرآن علاوه بر معنای ظاهری که همواره مقصود است معنایی باطنی را نیز در بر دارد که هر کس قادر به فهم آن نیست پس مخاطبین قرآن دو دسته ستاند: گروه نخست عامه

رابطه عقل و وحی از دیدگاه ابن رشد

حقیقت بی‌دوگانه

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



مردم و متکلمین اند که نیز رشد آن‌ها را اهل ظاهر می‌نامند و گروه دوم فلاسفه‌اند که آن‌ها را اهل باطن می‌خوانند. بنابراین فیلسوف اندلس مانند بسیاری از فلاسفه و عرفای این اعتقاد است که دین و شریعت را دو جلوه است: یکی ظاهر و دیگری باطن. البته مقصود او از ظاهر و باطن شریعت غیر از آن چیزی است که عرفا و فیلسوفان مثاله در ذهن دارند. در نگاه این‌رشته‌گذار دین همان معنایی است که فهم ساده عرفی در مواجهه با دین و آیات قرآن برداشت می‌کند. اما باطن دین معنایی است بسیار عمیق‌تر که تنها با تامل می‌توان به آن دست یافت.

پاسخ به دو پرسش ما را به آن چه این‌رشته‌گذار در صد بیان آن است نزدیک‌تر می‌کند. نخست آن که تامل چیست؟ دوم این که چه کسی شایستگی عهد حاضر شدن تامل را دارد؟ این‌رشته‌گذار در کتاب «فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعہ من الاتصال» در تعریف تامل می‌نویسد: «معنی التامل هو استخراج دلالة اللفظ من الدلالة الحقيقية الی الدلالة المجازية... من غیر آن بخل ملک بمانده لسان العرب فی التاجوز ۶۶۴» یعنی تامل عبارت است از خارج کردن دلالت لفظ از معنی حقیقی به معنای مجازی. به نحوی که به جریان عادی و معمولی زبان عربی خالی وارد نکند. پس گاه در شرایطی که بعدتر درباره آن سخن خواهیم گفت لازم است اکتفا و آیات قرآن را به جای حمل بر معنای ظاهری و حقیقی آن، حمل بر معنای باطنی و مجازی کرد. مثلاً گفت مقصود از «هده» در آیه شریفه «هد الله فوق ایدیهیم» (۷۶) معنای ظاهری و حقیقی آن «یعنی دست نیست» بلکه مقصود معنای مجازی آن چینی قدرت است و البته روشن است که باید میان معنای حقیقی لفظ و معنای مجازی مورد نظر که با تامل به آن می‌رسیم نسبت و مناسبتی باشد. نمی‌توان لفظ را بر هر معنای مجازی که خود می‌خواهیم حمل کرد بلکه باید لفظ قابلیت پذیرش معنای مجازی را داشته باشد. در آیه فوق میان هد و قدرت نسبت و رابطه است و می‌توان به آن علم چنین منسبتی نیست.

اکنون نوبت پاسخ به این سؤال است که چه کسی می‌تواند دست به تامل بزند؟ این‌رشته‌گذار بر این اعتقاد است که متکلمین صلاحیت چنین کاری را ندارند چرا که تامل هایشان نه مطلق با حقیقت است و نه سازگار با فهم عمده مردم در نظر فیلسوف اندلس. کلام نه از بیان است و نه فلسفه بلکه تصبیح هر دو است به این سبب است که این‌رشته‌گذار در باره تامل می‌نویسد: «ان هذا الرجل اخطأ علی الشریعہ کما اخطأ علی الحکمه» (۸۰) تامل‌های متکلمین بیشتر به بدعت در دین می‌ماند تا فهم حقیقت دین. از این رو است که این‌رشته‌گذار متکلمین را نیز مانند علم مردم اهل ظاهر می‌داند و تنها فیلسوفان را شایسته آن می‌داند که به حریم تامل راه یابند. تامل حرکت از ظاهر دین به باطن دین به کمک استدلال برهانی و یقینی است و در میان سه گروه انسان‌های بر خوردار از درجات متفاوت فهم فقط فیلسوفان به جای تکیه بر روش خطایی یا جعلی، طریق برهانی را برمی‌گزینند.

#### ضرورت تامل

از آن چه گفته آمد می‌توان نتیجه گرفت که این‌رشته‌گذار به دو نوع شریعت یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم به شریعت مولایه معتقد است. یکی برای عوام و توده مردم و دیگری برای خواص و اهل نظر. ظاهر آیات چهره‌ای از شریعت را نشان می‌دهد که متناسب با درک ساده و عرفی مردم عادی است و باطن آن چهره‌های عمیق‌تر است که در خور فهم اهل برهان است.

اما به راستی چه چیز این تفاوت در بیان را ایجاد کرده و موجب شده است که حقیقتی واحد در دو سطح ظاهر و باطن عرضه شود؟ چرا باید حقیقت در سطح لایه لایه باشد؟ توده مردم لایه ظاهری و پوسته آن را بفهمند و اهل فکر و نظر لایه باطنی و مغز آن را این‌رشته‌گذار بر این باور است که ریشه این تفاوت را باید در تفاوت در جات فهم بشر جستجو کرد. خدوند به واسطه آیات خود با انسان‌ها سخن می‌گوید. اما البته بشر از حیث درجه فهم تفاوت آشکاری را نشان می‌دهند. برخی توان درک مفاهیم عالی و ژرف را که تنها با برهان فلسفی دست یافتنی است دارند. حال آن که بسیاری فاقد این موهبت الهی هستند و چون آیات خدوند برای هدایت همه انسان‌ها از هر قشر و گروه و با هر درجه فهم نازل شده. لذا قرآن به گونه‌ای سخن گفته که هم اهل ظاهر را مخاطب قرار داند و هم اهل باطن را.

آیات الهی سفرهای معنوی به وسعت همه درجات فهم آدمیان گسترده است و هر کس به فراخور میزان درک خود در آن بهره می‌برد. آن که هیچ برهانی مانع از بهره‌گیری دیگر شود این‌رشته‌گذار این بهره می‌نویسد. هر سبب فی ورود الشریع فی الظاهر و الباطن هو اختلاف نظر الناس و تباین قراهم فی التصدیق (۹۶) یعنی دلایل این که در شرح ظاهر و باطن وجود دارد این است که مردم در پذیرش و تصدیق مطالب یا یکدیگر فرق دارند و فریجه و فوق‌شان متفاوت است. نتیجه آن که تشکیکی بودن وحی و پذیرش ظاهر و

باطن برای آن، به دلیل تشکیکی بودن عقل بشر و پذیرش درجات متفاوت فهم برای آن است. معرفت فلسفی از آن جهت که در پی حقیقت مطلق است و متکی بر برهان در بالاترین جایگاه قرار دارد و معرفت دینی یا ایمانی که برای کسانی است که از درجه فهم پایین‌تری برخوردارند در جایگاه پایین‌تر این بدان سبب است که این‌رشته‌گذار برهان را نیز نوعی از انواع وحی می‌داند. هر چه متفاوت از وحی ایمانی در نظر او هر چه پیچیده‌تر حکیم است و می‌تواند هر حکیمی پیاسیر نیست (۱۰).

#### شرط تامل

درست است که این‌رشته‌گذار در مواردی که آیات قرآن در تعارض ظاهری با یکدیگر قرار می‌گیرند یا آن‌جا که حکمی از احکام عقل با آیات قرآن معارض به نظر می‌رسد بر ضرورت تامل تأکید می‌کند. اما هر عین حال همواره بر لزوم حفظ ظاهر آیات و اجتناب از تامل چه به وقت ضرورت اصرار می‌ورزد. وقتی عقل یا نقل و نصوص دینی همواره سازگار است دلیلی بر تامل وجود ندارد. شرط تامل اختلاف ظاهری میان آیات یا اختلاف ظاهری میان حکم عقل و ظاهر آیه است. باب تامل تنها در چنین مواردی گشوده است. بنابراین، وقتی ظاهر آیه یا حکم عقل در تعارض قرار می‌گیرد باید نقل را به نفع عقل تفسیر و تامل کرد زیرا قواعد احکام عقل به دلیل وضوح و سراسر نشان گشتنا نپذیرند و تفسیر را بر تمسک به آیات الهی تفسیر پذیر و قابل تامل می‌دانند و می‌توان به فریجه معنایی خلاف ظاهر را - البته مشروط به همسویی با معنای ظاهری - از آن‌ها برداشت کرد و ثبات به تعبیر خود این‌رشته‌گذار «تدبیر به معنای مخالفت یا شرع منجر نمی‌شود زیرا حق با حق تضاد ندارد بلکه با آن موافق است و به درستی آن گواهی می‌دهد» (۱۱).

### این‌رشته‌گذار به تقدم عقل بر شرع باور دارد و همواره در تعارض حکم عقل با ظاهر شرع جانب عقل را می‌گیرد و شرع را به نفع عقل تامل می‌کند

پس این‌رشته‌گذار به تقدم عقل بر شرع باور دارد و همواره در تعارض حکم عقل با ظاهر شرع به جای تحدید عقل و ناتوان دانستن آن از درک آن چه شرع بیان می‌دارد و احیاناً قول به تکلف و تعطیل آن، جانب عقل را می‌گیرد و شرع را به نفع عقل تامل می‌کند. این‌رشته‌گذار چه بر ضرورت تامل تأکید می‌کند و چه جایگاه آن را چنان بالا می‌داند که تنها راه حل آن در علم یعنی فلاسفه را شایسته چنین مقامی می‌داند. اما به همان نسبت بر ضرورت اجتناب از تامل - تا آن‌جا که ممکن است - نیز تأکید می‌کند. او معتقد است برای اجتناب از بدعت در دین باید حتی‌الامکان پایبند به ظاهر آیات بود و از تامل دوری جست. در نظر فیلسوف اندلس، قرآن حقایق را چنان سازگار با طبیعت و فهم عامه مردم بیان نموده که حتی در مواردی که به نظر می‌رسد خلاف ظاهر آیه مقصود است باید از تامل اجتناب کرد. تامل این آیات نه تنها برای مردم عادی سودمند نخواهد بود بلکه موجب تشویش ذهن آن‌ها و تحیرشان در فهم دین می‌شود. اصولاً یکی از علل مخالفت شدید این‌رشته‌گذار با متکلمین و به خصوص فزالی همین مسئله است. طرح موضوعاتی نظیر چگونگی علم خدوند به مخلوقات و این که علم خدوند عین ذات اوست یا زائد بر ذاتش و مواردی از این دست و کشیدن آن به کوچکی و بزرگی نه تنها برای مردم عادی سود ندارد بلکه به پریشانی و سردرگمی ایشان می‌انجامد و زمینه پدید آمدن بدعت در دین و فرقه‌گرایی را فراهم می‌کند. این‌رشته‌گذار با تکیه بر چنین نگرشی است که خطر متکلمین برای اسلام را حتی بیشتر از خطر دشمنان اسلام از زیبایی می‌کند و آنان را مصداق آیه شریفه «فما اذین فی قلوبهم یزغ فیتبعون ما نزل به من آیه افقه و لبتله تاویل» (۱۲) می‌داند که خدوند انسان را به دلیل پیروی از آیات متشابه مورد سرزنش قرار داده است.

بنابراین، تأکید این‌رشته‌گذار بر پایبندی به ظاهر آیات قرآن برای توده مردم به حدی است که می‌توان گفت او یک «ظاهر‌گرای افراطی» در فهم دین را در مورد عامه مردم توصیه می‌کند. در باور این‌رشته‌گذار فهم عوام از دین به گونه‌ای است که اگر به حال خود رها شوند و در معرض تشبیهات و تاویل‌های متکلمین قرار نگیرند غالباً میان آیات قرآن و عقل عرفی خود تعارضی مشاهده نمی‌کنند. اما چنان‌چه به هر دلیل برایشان شبهه‌ای از جنس تعارض عقل و وحی پدید آید باید حتی در چنین مواردی از تاویل آیات به ظاهر متعارض با عقل اجتناب کرد و به آنان خاطر نشان نمود که این دسته از آیات از متشابهات است که تاویل آن را فقط خدا و راسخان در علم می‌دانند. در واقع راه حل پیشنهادی این‌رشته‌گذار برای مواردی از این دست آن است که ضمن پافشاری بر ظاهر آیه باید ذهن عوام را از تعارض احتمالی

میان عقل و وحی متعاریت کرد. چرا که توده مردم با توجه به محدودیت فهمشان فقط با روش خطایی یا جعلی قانع می‌شوند و ایشان را برای فهم طریق برهانی و استدلال عقلی نیست. در نتیجه حتی اگر با تکیه بر روش عقلی تاویل آیات برای آن‌ها بیان شود از درک آن عاجزند.

این‌رشته‌گذار در کتاب «الکشف عن مناهج الادله» که به نظر می‌رسد آن را به دنبال کتاب «فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعہ من الاتصال» نوشته است به بررسی عقایدی می‌پردازد که عامه مردم باید بدون تامل و صرفاً به پیروی از ظاهر آیات بپذیرند. به عنوان نمونه در پاسخ به این سؤال عوام که آیا خدا جسم است یا غیر جسمی است می‌نویسد باید با تکیه بر آیه شریفه «لیس کمثله شیء» نه جسم بودن خدا را تأیید کرد و نه غیر جسمی بودن او را. چرا که عامه مردم چیزی را موجود می‌دانند که به حس در آید و جهت و مکانی داشته باشند. شی غیر جسمی برای آن‌ها شسویت ندارد و دیگر نمی‌توانند بپذیرند که موجود است اصولاً قاعده این‌رشته‌گذار در چنین مواردی این است که مردم باید از تفحص در موردی که شرع در آن هاسکوت کرده منع شوند.

به همین دلیل است که قرآن در بیان حقایق بیشتر به تمثیل‌ها تکیه کرده است. این‌رشته‌گذار شریعت را بهترین و کامل‌ترین روش برای تفهیم آموزه‌های دینی به شمار آورد، زیرا اکثر امثالین قرآن و به طور کلی ادیان را توده مردم تشکیل می‌دهند و با توجه به آن که ذهن مردم عادی بسط است و مغزوس با نور مادی و جسمانی، قادر به درک معنای عالی و پیچیده نیستند پس بهتر و موثر تر آن است که این معنای رقیق شود و در قالب تمثیل‌ها و داستان‌ها به صورت معنایی و مفاهیم ساده و قابل فهم برای عامه مردم ارائه شود. این‌رشته‌گذار ضمن تأکید بر این که مخاطبان شرایع در وهله نخست توده مردم هستند و زبان شریعت زبان ظاهر است تاویل ظاهر قرآنی برای عامه مردم را معتبر یا شیوه‌انگیز می‌داند و نبود کننده اصل شریعت می‌داند. به تعبیر او غلبه تاویل یا موجب فراموشی اصل شریعت می‌شود و با سبب می‌گردد همه

#### مسائل شریعت در شمار متشابهات به حساب آید (۱۳)

بنابراین، در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت: اصل اولیه در فهم آیات قرآن پایبندی به ظاهر و اجتناب از هر گونه تاویل است. اما در صورتی که ظاهر آیه یا حکم عقل متعارض به نظر می‌رسد یا تکیه بر شیوه برهانی می‌توان آیه را تاویل کرد زیرا معنای فلسفی در کامل‌ترین وجهش معنای حقیقی وحی است. آنگاه تاویل در این رابطه به دو نکته مهم در نظر این‌رشته‌گذار می‌کند: نخست آن که انسان هرگز نباید به فراتر از آن سطحی از تاویل که قادر به آن است برود و دوم این که انسان هرگز نباید برای قراردادی که درجه فهم پایین‌تری دارند تاویلاتی را که تنها در جات بالاتر فهم قادر به درک آن هستند باز گویند. بر این اساس است که این‌رشته‌گذار با بیان تاویلات قرآنی برای مردم عادی به شدت مخالف است و همواره متکلمین را به دلیل چنین اقدامی سرزنش می‌کند (۱۴).

این‌رشته‌گذار چه در باره وجه جمع تعارضاتی که میان ظاهر دین و حکم عقل به وجود می‌آید به تفصیل سخن گفته است و با توسل به تاویل و مقدم داشتن عقل بر وحی برده از چهره تعارض ظاهری برمی‌دارد و مسأله‌گرایی و همنشینی عقل و وحی را به نمایش می‌گذارد. اما به راستی در مواردی که حکم عقل بسا یک باور دینی، گونه یا ظاهر آیات یا روایات متعارض به نظر می‌رسد چه می‌گویند. شاید به ندرت بتوان در آثار این فیلسوف بزرگ اسلامی اشارات قابل اعتنائی به این بحث را یافت.

#### پانویس‌ها

- ۱- فزالی، باراد اهل المدینه، مقاله چاپ لندن، ۱۸۹۵، ص ۴۸-۵۸
- ۲- ابن سبئه، اشهاد کتاب النفس، مقاله پنجم فصل ششوا همچنین ابن سبئه رساله فی النبوه
- ۳- فزالی، المغنم من لادلال حلقه و قسم له الدکتور جومیل حلیه الدکتور کمال حدادی، ص ۶-۱۱
- ۴- ابن رشد، تفاوت تعالیم، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۲۲، صص ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۲ و
- ۵- ملحد فزالی، در مسائل فی الفکر العربی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۲، صص ۱۳۶-۱۴۰
- ۶- ابن رشد، فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعہ من الاتصال، اثر ابن رشد کتور محمد عبدالجباری، بیروت، مرکز دراسات الوجود الفقهی، ۲۰۰۲، صص ۸۷
- ۷- فتح ۶۸
- ۸- ابن رشد، تفاوت تعالیم، ص ۵۸۷
- ۹- ابن رشد، فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعہ من الاتصال، ص ۹۸
- ۱۰- ابن رشد، تفاوت تعالیم، ص ۵۸۳-۵۸۴
- ۱۱- فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعہ من الاتصال، ص ۱۸۳، بحث خلاصه الحکمه و الشریعہ
- ۱۲- آمل ص ۸۱
- ۱۳- ابن رشد، الکشف عن مناهج الادله فی تفسیر المصالح الفقهی، ص ۱۳۶، ص ۸۱